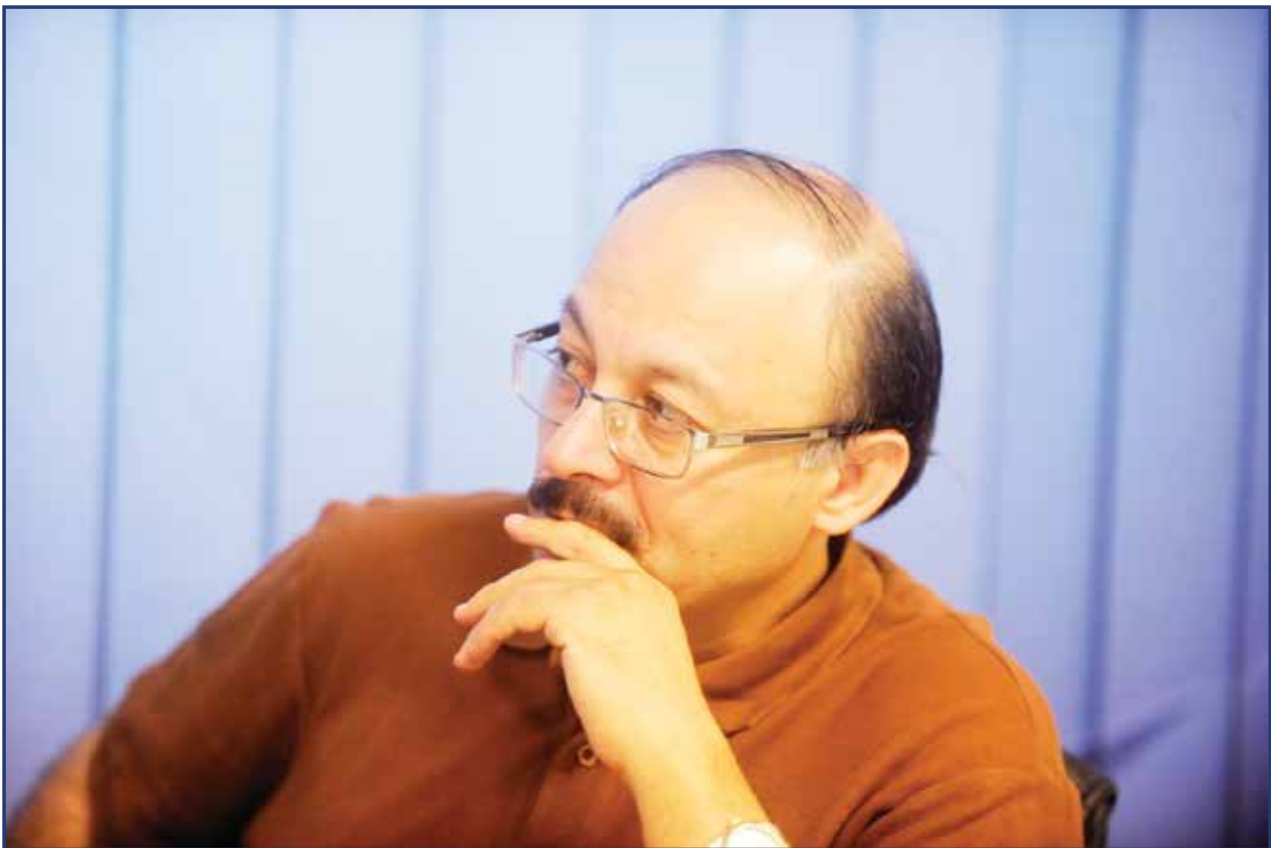




سجاد ضروی ایران

گفت و گو با بیژن عبدالکریمی درباره نشست «شریعتی و امر ملی»

بازگشت به امر ملی ضرورت روشنفکری امروز ایران

● نقد و نظر
فاطمه زارع پیرحاجی
گروه اندیشه

هفته اخیر همایشی با عنوان «شریعتی و امر ملی» برگزار شد که در فضای فکری و محافل اندیشه‌ای بحث‌های پرحاشیه‌ای را رقم زد. دکتر بیژن عبدالکریمی، دبیر علمی همایش معتقد است این رویداد می‌تواند نقطه عطفی در بازتعریف هویت ملی و تحول گفتمان غالب جریان روشنفکری ایران باشد. او تأکید می‌کند که آینده روشنفکری کشور وابسته به تمرکزی جدی بر «امر ملی» است و هشدار می‌دهد بی‌توجهی به این موضوع می‌تواند ایران را با خطرات جدی روبه‌رو کند.

ذیل مفهوم «امر ملی» چه مفاهیمی
مورد بحث قرار می‌گیرد؟ در واقع
می‌خواهیم تعریف امر ملی را از زبان شما بشنویم؟

«امر ملی» مفهومی است که بسته به بستر گفتمانی که در آن به‌کار می‌رود، معانی گوناگونی می‌یابد. به بیان ساده‌تر، درباره امر ملی تفسیر گوناگونی وجود دارد. اما از نظر من، امر ملی آن چیزی است که ما ایرانی‌ها را کردهم می‌آورد، به ما هویت می‌بخشد و ما را از دیگر اقوام متمایز می‌سازد. امر ملی مفهومی استاتیفیزیکی وجودشناختی، که حاصل نوعی تجربه هستی‌شناختی خاص انسان ایرانی است. در حقیقت هویت انسان ایرانی شیوه خاص خود در رویارویی با جهان، زندگی و حقیقت را دارد، شیوه‌ای متفاوت از مواجهه‌های یونانی، هندی، عربی یا چینی. این «مفهوم مثالی و وجودشناختی» از «امر ملی»، البته در جغرافیا، فرهنگ و تاریخ ایران نیز تجسم یافته است.

با این حال، آن‌چه در «همایش شریعتی و امر ملی» برای ما اهمیت داشته است ناظر به وضعیت کنونی کشور است؛ یعنی تأکید بر حفظ تمامیت ارضی و پافشاری بر هویت ایرانی در برابر قدرت‌هایی که ما را آماج تهاجم قرار داده‌اند. ما در عصری بسر می‌بریم که تهاجم، صرفاً نظامی یا سیاسی نیست؛ بلکه فرهنگی، زبانی و گفتمانی است. در چنین وضعی، بی‌توجهی به امر ملی و هویت ملی نه‌تنها غفلت، بلکه خیانت است. دفاع از امر ملی به معنای نادیده‌گرفتن مشکلات داخلی نیست، بلکه به معنای دفاع از اصل ایران در برابر نیروهایی است که در پی انهدام یا استحاله آن هستند.

دفاع از امر ملی به معنای توجه به آن زمینه و بستری است که دیگر آرمان‌ها، خواست‌ها و مطالبات فقط و فقط در چهارچوب آن می‌تواند تحقق یپذیرد. امر ملی یعنی آگاهی از ریشه‌ها و ایستادن بر بنیادهای هویتی در جهانی که به‌سرعت در حال فروپاشاندن مرزهای فرهنگی است.

نگاه‌شریعتی به امر ملی چگونه است؟

شریعتی متفکری است با ویژگی‌هایی

خرد و جان ایرانی.

اسلام در سرزمین ایران رنگی دیگر یافت. همین زمینه فرهنگی بود که ما را با تشیع پیوند زد؛ تشیی که در نگاه شریعتی، اسلامی عدالت‌محور و معنوی است؛ در برابر اسلام خلافت‌محور رسمی. در نهایت، شریعتی پیوندی ژرف میان «امر ملی» و «تفکر دینی» برقرار می‌کند. او در برابر پروژه‌هایی که می‌کوشند دین و ملیت را متعارض جلوه دهند، پروژه‌هایی که امروز نیز اتاق فکرای وابسته به نهادهای اطلاعاتی غربی آنها را دنبال می‌کنند، چون سدی سکندر می‌ایستد و از مفهوم اصیل و رباهی‌بخش «امر ملی» در پیوند با «امر دینی» دفاع می‌کند.

منتقدان به «وجود امر ملی در منظومه فکری شریعتی» چه ادعایی دارند؟ پاسخ‌شما به ادعای آنان چیست؟

این که برخی در برابر یک بحث علمی و آکادمیک، یعنی نسبت تفکر شریعتی با امر ملی به مخالفت‌های سیاسی و صدور بیانییه یا صدور ترول در فضاهای مجازی پرداختند نشانه‌ای روشن از ابتذال این‌گونه جریان‌هاست. به قول هگل، ایده مقدس است و تفکر، محتر. شریعتی یک متفکر و یکی از سرمایه‌های فرهنگی ماست. جمعی از اساتید، دانشجویان و طلاب تصمیم گرفتند درباره «شریعتی و امر ملی» ببندیشند؛ بنابراین صدور بیانیهای سیاسی علیه یک متفکر و حرکت فکری-فرهنگی چه معنایی می‌تواند داشته باشد! چنین اقدامی نهایت سیاست‌زدگی، اوج ایدئولوژی‌زدگی و نشانه‌ای بارز از ابتذال فکری و فرهنگی است. جالب آن‌که این بیانییه را شاید تنها یک یا دو نفر، به نام یک مؤسسه پژوهشی صادر کرده‌اند. آنان به‌جای ورود به گفت‌وگو، می‌توانستند در همایش شرکت کرده یا حتی برنامه‌ای مستقل برگزار کنند.

واقعیت این است که مسأله، اختلاف در قرائت از امر ملی است. این جریان‌های مبتذل نگاهی دگم و بسته به امر ملی دارند؛ نگاهی که آن را در تضاد با اسلام، تشیع، تصوف و روح معنوی ایرانی می‌بیند. در حقیقت، این‌گونه جریانات و تفسیرهای کج و معوج‌شان از امر ملی بازوی فکری جریانات سیاسی خاصی‌اند که نه مقاومت را برمی‌تابند و نه مبارزه ملت ایران با نظام سلطه جهانی را. این جریان‌ها می‌دانند که اگر «روح شریعتی» احیا شود، بساط بسیاری از شبه‌روشنفکران و جریانات اپوزیسیون وابسته و مبتذل برچیده خواهد شد. از همین‌رو، از برگزاری همایشی با محوریت «شریعتی و امر ملی» احساس خطر کردند؛ چرا که احیای این تفکر،

دفاع می‌کند و چه‌کسی در لباس اپوزیسیون ایران و منافع ملی آن را به حراج می‌گذارد.

شما شریعتی را «وارد تاریخ اثرگذار» می‌دانید. از نظر شما چه معیاری برای ورود به تاریخ اثرگذار وجود دارد؟

اینکه کدام شخصیت یا اندیشه وارد «تاریخ اثرگذار» می‌شود، امری تعین‌پذیر نیست. هیچ فرمولی وجود ندارد که بر اساس آن بتوان پیش‌بینی کرد که کدام «ایده» و «شخصیت» ماندگار خواهد شد؛ همان‌طور که نمی‌توان نسخه‌ای برای ظهور چهره‌هایی چون فردوسی، مولانا یا حافظ نوشت. این فرآیند در زمره «امور رازآلود جهان» است؛ اموری تعین‌ناپذیر و غیرقابل پیش‌بینی. با این حال، یک اصل، روشن است: آنان که دل‌مشغول ثروت، قدرت، شهوت یا عقده‌های شخصی‌اند؛ آنان که نه با حقیقت نسبتی دارند و نه می‌خواهند جهان را چنان‌که هست بفهمند، بلکه صرفاً می‌کوشند آن را به سود خود تفسیر کنند اینان هرگز وارد تاریخ اثرگذار نمی‌شوند. تاریخ، جای تحمیل‌گران خویشتن به واقعیت نیست، بلکه خانه ماؤاگزیدگان در ساحت حقیقت است.

پاسخ اینکه چه کسی در تاریخ می‌ماند، تنها در گذر زمان آشکار می‌شود؛ آن‌هم نه به‌طور کامل. اما درباره شریعتی، نشانه‌ها روشن است. روشنفکران بسیاری که روزگاری حضوری پررنگ در جامعه داشتند امروز از ذهن و احساس جامعه رخت برسته‌اند، اما شریعتی با وجود همه‌های بی‌شمار و تحولات عظیم شرایط تاریخی هنوز زنده است.

او در دوران پیشانقلاب حضور داشت و آتش همچنان در فضای فکری دوره پسانقلاب جاری است. کتاب‌هایش خوانده می‌شوند و نسل‌های تازه‌ای از دانشجویان و اساتید در گفت‌وگو با او هستند. اینکه چنین حضوری را توطئه بدانند، سوءتفاهمی بیش نیست. هیچ پروژه‌ای در کار نیست وقتی اساتید، دانشجویان و طلابی می‌کوشند به شریعتی ببندیشند و او را مورد بازخوانی قرار دهند مسأله به‌هیچ‌وجه این نیست که کسانی می‌خواهند او را که از میان ما رخت برسته است دوباره مطرح می‌کنند، بلکه آنان پرسش‌های‌شان را به کسی عرضه می‌کنند که کماکان در میان ما حضوری زنده دارد. عرضه مستمر پرسش‌ها به پیشگاه یک متفکر رمز ماندگاری اوست.

یعنی بازگشت به استقلال، به هویت و مقاومت در برابر نظام بردگی جهانی.

ریشه این موضع‌گیری‌ها به کجا برمی‌گردد؟

ریشه این موضع‌گیری‌ها را باید در نوع نگاه معترضان به وضعیت کنونی کشور جست‌وجو کرد. آنان با جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران خصومت دارند و طبیعی است شریعتی را نیز، به‌عنوان متفکری انقلابی، برنتابند. این مخالفت نه صرفاً فکری، بلکه واکنشی به کلیت وضعیت دینی و انقلابی در جامعه ایران است.

در نگاه این جریان‌ها «امر ملی» در تعارض با «امر دینی» تعریف می‌شود؛ اما این تلقی، خطایی تاریخی است. اگر دولت صفوی را اولین دولت ملی (البته نه در معنای مدرن کلمه بدانیم) این دولت از پیوند «ایرانیت» و «تشیع» پدید آمد. در همه نبردهای تاریخی، نیروی دینی یکی از ارکان مقاومت در برابر بیگانگان بوده است. در دوران دفاع مقدس نیز همین باور دینی بود که رزمندگان را به دفاع از خاک ایران سرزمین واداشت.

مردمان ایران در برابر یک باج‌خور و دزدانده‌اش نهفتن است. این سرزمین دین‌دوست است. اگر غرب امروز قدرت دارد، دلیل آن در سنت نظری زنده‌اش نهفته است. آنها نمی‌گویند دوره افلاطون یا کانت گذشته است، بلکه با هر مسأله نو، به مبانی اندیشمندان گذشته‌شان رجوع می‌کنند و پاسخ‌هایی نو می‌جویند.

نیروهای دفاعی ما با تکیه بر اسلام از امر ملی دفاع کردند و نشان دادند تقابل اصلی، میان «کرامت انسانی و خودیابوری» با «اخلاقی بردگی و وابستگی» است. در برابر آنان چهره‌هایی قرار دارند که در رسانه‌های بیگانه، در نقش «کارشناس» حضور یافته علیه منافع ملی برای بیگانگان خوش رقصی می‌کنند یا در مقام اپوزیسیون از ناآودعوت به حمله کرده و امروز در برابر جنایات اسرائیل و آمریکا سکوت کرده‌اند.

آنان هرگز نظام سلطه را نقد نمی‌کنند و اکنون با شعارهای دروغین ملی‌گرایی، هویت‌شان را پنهان می‌کنند. آنان غرب‌پرستانی ذلیل‌اند که اگر قدرت و موقعیت پیداکنند چیزی از ملت و وطن باقی نخواهند گذاشت. با تجاوز نظامی اسرائیل به خاک ایران، روشن شد که تاریخ مصرف این گفتمان‌های جعلی و سطحی تمام شده است. اگر نه همه، لیکن بخش وسیعی از جامعه ایران بارها نشان داده است که درمی‌یابد چه‌کسی واقعاً از وطن

دفاع می‌کند و چه‌کسی در لباس اپوزیسیون ایران و منافع ملی آن را به حراج می‌گذارد.

شما شریعتی را «وارد تاریخ اثرگذار» می‌دانید. از نظر شما چه معیاری برای ورود به تاریخ اثرگذار وجود دارد؟

اینکه کدام شخصیت یا اندیشه وارد «تاریخ اثرگذار» می‌شود، امری تعین‌پذیر نیست. هیچ فرمولی وجود ندارد که بر اساس آن بتوان پیش‌بینی کرد که کدام «ایده» و «شخصیت» ماندگار خواهد شد؛ همان‌طور که نمی‌توان نسخه‌ای برای ظهور چهره‌هایی چون فردوسی، مولانا یا حافظ نوشت. این فرآیند در زمره «امور رازآلود جهان» است؛ اموری تعین‌ناپذیر و غیرقابل پیش‌بینی. با این حال، یک اصل، روشن است: آنان که دل‌مشغول ثروت، قدرت، شهوت یا عقده‌های شخصی‌اند؛ آنان که نه با حقیقت نسبتی دارند و نه می‌خواهند جهان را چنان‌که هست بفهمند، بلکه صرفاً می‌کوشند آن را به سود خود تفسیر کنند اینان هرگز وارد تاریخ اثرگذار نمی‌شوند. تاریخ، جای تحمیل‌گران خویشتن به واقعیت نیست، بلکه خانه ماؤاگزیدگان در ساحت حقیقت است.

پاسخ اینکه چه کسی در تاریخ می‌ماند، تنها در گذر زمان آشکار می‌شود؛ آن‌هم نه به‌طور کامل. اما درباره شریعتی، نشانه‌ها روشن است. روشنفکران بسیاری که روزگاری حضوری پررنگ در جامعه داشتند امروز از ذهن و احساس جامعه رخت برسته‌اند، اما شریعتی با وجود همه‌های بی‌شمار و تحولات عظیم شرایط تاریخی هنوز زنده است.

او در دوران پیشانقلاب حضور داشت و آتش همچنان در فضای فکری دوره پسانقلاب جاری است. کتاب‌هایش خوانده می‌شوند و نسل‌های تازه‌ای از دانشجویان و اساتید در گفت‌وگو با او هستند. اینکه چنین حضوری را توطئه بدانند، سوءتفاهمی بیش نیست. هیچ پروژه‌ای در کار نیست وقتی اساتید، دانشجویان و طلابی می‌کوشند به شریعتی ببندیشند و او را مورد بازخوانی قرار دهند مسأله به‌هیچ‌وجه این نیست که کسانی می‌خواهند او را که از میان ما رخت برسته است دوباره مطرح می‌کنند، بلکه آنان پرسش‌های‌شان را به کسی عرضه می‌کنند که کماکان در میان ما حضوری زنده دارد. عرضه مستمر پرسش‌ها به پیشگاه یک متفکر رمز ماندگاری اوست.

قرار دادن امر ملی در مرکز گفتمان روشنفکری یعنی خلق گفتمانی تازه و متعدهانه؟ برای ایران، یعنی اندیشیدن برای ایران، رنج کشیدن برای ایران و مراقبت از ایران

شما شریعتی را نمونه‌ای از «کنشگران برخوردار از آگاهی فروتنیک» معرفی می‌کنید. دقیقاً کدام ویژگی‌های فکری یا زیستی شریعتی را می‌توان با حکمت عملی از نوع فرونیسیس ارسطویی منطبق دانست؟

هر کسی که با تاریخ تفکر آشنا باشد، می‌داند که «تفکر در سایه تفکر» شکل می‌گیرد. اندیشیدن بدون سنت ممکن نیست. شریعتی یک متن است؛ متنی که می‌توانی بارها و در هر نسلی آن را خواند و هر بار با تفسیری نو از آن به دست آورد. اگر غرب امروز قدرت دارد، دلیل آن در سنت نظری زنده‌اش نهفته است. آنها نمی‌گویند دوره افلاطون یا کانت گذشته است، بلکه با هر مسأله نو، به مبانی اندیشمندان گذشته‌شان رجوع می‌کنند و پاسخ‌هایی نو می‌جویند.

اما ما، با وجود منابع محدود، گاه همین منابع را قربانی می‌کنیم. وقتی گفته می‌شود شریعتی «دیگر به کار نمی‌آید»، این نشانه نافرهیختگی مخاطب است، نه ضعف اندیشه شریعتی. حتی متونی چون اوپانیشاده‌ها که مربوط به حدود سه هزار سال پیش است، اگر با خوانشی اصیل همراه شوند، می‌توانند امروزی شوند. البته این سخن به معنای تکرار کوبی و واگویی سخن گذشتگان نیست؛ هیچ متنی حتی متون مقدس و متون فلسوفان بزرگ بدون معاصرت‌بخشی کارآمد نیست. آنچه اهمیت دارد، تبدیل «میراث» به «منبعی برای خودآگاهی تاریخی در دوره معاصر» است. در غیر این صورت، با انکار میراث و سرمایه‌های فکری و فرهنگی گذشتگان، جامعه با برهوت فکری و نیهیلیسمی گسترده مواجه می‌شود. شریعتی نیز در زمانه خود و در بستر تاریخی‌اش اندیشید. ارسطو می‌گوید، فرونیسیس (آگاهی عملی)، قاعده‌بردار و تعین‌پذیر نیست، چون زندگی و جامعه و عمل و پراکسیس امروزی زمانمند، مکالمند و موقعیت‌مندند و هر عملی، اعم از فردی و اجتماعی، باید متناسب با شرایط و موقعیت‌های خاص خودش باشد. بسیاری از روشنفکران ما، با الگوگیری خام از تاریخ غرب، درباره جامعه خود قضاوت می‌کنند، اما شریعتی چنین نبود. او مسائل را در نسبت با بستر اجتماعی و تاریخی خاص جامعه خودش فهم می‌کرد.

برخلاف روشنفکرانی که می‌کوشند واقعیت‌های پیچیده اجتماعی و تاریخی را در چهارچوب تنگ ذهنیات، تعصبات و ایدئولوژی‌های رنگارنگ خودشان فهم یا بهتر است بگویم تحریف کنند، شریعتی به «ندای پدیدارها» گوش می‌داد. او می‌دانست جامعه ایران با دیگر جوامع به‌خصوص با جوامع غربی متفاوت است. او می‌دانست ایران جامعه‌ای سنتی و دینی است و به جای تحمیل یک سکولاریسم انتزاعی، کوشید با وجدان اجتماعی، تاریخی و دینی این جامعه ارتباط برقرار کرده، با آن وارد گفت‌وگو شود.

او جامعه را همچون هگل، چون جوهری اجتماعی (Social Substance) می‌دید، نه ماده‌ای خام. همان‌طور که نمی‌توان به دیوار مشّت زد و انتظار آسیب نرید، نمی‌توان بدون توجه به جوهر فرهنگی، جامعه، آن را دگرگون کرد. شریعتی این جوهر را درک کرد و به همین دلیل توانست اثرگذار باشد.

او همچون خیل انبوه روشنفکران، از روسو، ولتر یا مارکس الگوبرداری نکرد. او به جای تقلید از متفکران غربی، در دل جامعه خود و با توجه به اوصاف خاص جامعه خودش کنشگری کرد. این یعنی برخورداری از «آگاهی فروتنیک» و خودآگاهی از زمانه، از تاریخ و از موقعیت انسانی و اجتماعی خاص خودش و همین خودآگاهی او را وارد «تاریخ اثرگذار» کرد.

دستاوردهای همایش «امر ملی و شریعتی» چه بود؟

به نظر من، این همایش همزمان با تجلی، نقطه‌ای مهم در سپهر اندیشه و سیاست ایران بود و می‌توان آن را نشانه تحولی تازه در نگاه جریان غالب روشنفکری در ایران دانست، چرا که با توجه به حوادث غزه و سپس تجاوز اسرائیل به ایران، کسانی که تا پیش

از این «امر ملی» را در کانون توجه خود قرار نمی‌دادند، اما اکنون به ضرورت توجه به امر ملی خودآگاه شده‌اند. در چند دهه گذشته، شاهد کنشگران سیاسی و اجتماعی بسیاری بودیم که بدون توجه به امر ملی، تلاش داشتند نقش سیاسی و اجتماعی خود را ایفا کنند. در این نگاه، مفهوم «نظام سلطه» صرفاً «برساختی ذهنی» و حاصل اثرپذیری از جریانات چپ و مارکسیستی تلقی می‌شد، نه واقعیتی عینی در مناسبات و روابط بین‌الملل. نتیجه آن شد که برخی روشنفکران -آگاهانه یا ناآگاهانه- در زمین دشمنان این سرزمین بازی کردند و دچار خطاهای راهبردی شدند.

ما امیدوار بوده و هستیم که همایش‌ها و نشست‌های اینچنینی آغازگر ظهور جریان‌ی تازه در میان روشنفکران و کنشگران سیاسی و اجتماعی ما باشد؛ جریانی از ملجلحان و روشنفکران آگاه به امر ملی که در برابر بی‌وطنی، وطن‌فروشی، خودباختگی و بی‌هویتی می‌ایستند. این جریان، با بیگانگان مقابله می‌کند و در عین حال، نسبت به ناآرامی‌ها و بی‌عدالتی‌ها در جامعه خودش نیز بی‌تفاوت نیست. نقدش، ریشه‌دار و ساختاری است، نه در جهت تضعیف امر ملی، بلکه در جهت تقویت و دفاع از آن.

این نگرش، نویدبخش شکل‌گیری پارادایمی جدید است. اگر نخبان، این پارادایم را بپذیرند و بر اساس آن به اجماعی فکری برسند و امر ملی را در اولویت کنشگری خود قرار دهند، می‌توان به کاهش معنادار شکاف‌های اجتماعی امید بست. چنین تحولی، شاید انقلابی عمیق‌تر از انقلاب مشروطه در جامعه ایران باشد، انقلابی در خودآگاهی ملی و گفتمان روشنفکری ایران.

آینده گفتمان روشنفکری در ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

تمام آن بخش از جریانات گوناگون روشنفکری ایران که کنشگری را صرفاً به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی علیه حاکمیت تقلیل داده، در این مسیر یا به امر ملی خیانت کرده‌اند یا لاقال دفاع از امر ملی را دل مرکزی گفتمان خود قرار نداده‌اند، بعد از تجاوز اسرائیل به ایران از سپهر تأثیرگذاری اجتماعی در جامعه ایران حذف شده و باز هم بیشت حذف خواهند شد. دوران این گفتمان‌ها به سر آمده است.

امروز، تنها آن دسته از روشنفکرانی در صحنه حیات اجتماعی ایران باقی خواهند ماند که با مسئولیتی عمیق، امر ملی را در کانون اندیشه و دل مرکزی گفتمان خود قرار دهند. آینده ایران، بی‌تردید در گرو آن است که آیا ما امر ملی را به‌مثابه هسته مرکزی اندیشه‌مان به رسمیت می‌شناسیم یا نه.

اگر بی‌تفاوتی نسبت به امر ملی ادامه یابد، ایران با خطراتی جدی و حتی فاجعه‌آمیز روبه‌رو خواهد بود. اما اگر بتوانیم امر ملی را مبنای وحدت فکری، فرهنگی و سیاسی قرار دهیم، سدی مستحکم و پناهگاهی استوار برای کشور خواهیم ساخت؛ حصن حصینی از عزت و امید برای آینده. قرار دادن امر ملی در مرکز گفتمان روشنفکری یعنی خلق گفتمانی تازه و متعدهانه برای ایران، یعنی اندیشیدن برای ایران، رنج کشیدن برای ایران و مراقبت از ایران.

عالم تکنولوژیک. آنان بدون اندیشه به مفروضاتی تن داده‌اند که درون‌مایه آن نیهیلیسم غربی است. می‌پندارند از بندها، جزمیات و مفروضات نامبرهن بسیار متعصبانه‌تری شده‌اند. آنان از زندانی بیرون آمده، اسیر زندان‌هایی تنگ‌تر و نامرئی‌تر شده‌اند.

وقتی از نسل جدید سخن می‌گوییم، بیشتر با فردیت‌های گسسته روبه‌رو هستیم. اما شریعتی از جامعه سخن می‌گفت، از سوزهای اجتماعی که در پیوندی تاریخی، فرهنگی و جمعی معنا می‌یابد. تمرکز او صرفاً بر فرد نبود، بلکه بر جامعه و ریشه‌مندی انسان در تاریخ و فرهنگش بود. آنچه امروز به‌عنوان «نسل زد» شناخته می‌شود، محصول نهایی سوزیه مدرن غربی است که در حال گذراندن واپسین مراحل خویش است. این «سوزیه» به تعبیر فوکو، سوزیه‌ای مجعول و موهوم است؛ سوزیه‌ای که از خود-آغاز می‌کند و به خود ختم می‌شود و همه چیز را از منظر ذهن خویش تفسیر می‌کند؛ یعنی همان «سوزیه بسته دکارتی». این سوزیه، از خودآگاهی به زبان، فرهنگ و سنت خویش گسسته و مانند درختی بی‌ریشه است، شاید سبز به نظر آید، اما محکوم به پژمردگی است.

سوزیه‌ای که نسبتش با تاریخ و فرهنگ گسسته باشد، نه اصالت دارد و نه اثرگذاری. انسان تنها در پیوند با سنت و اجتماع معنا می‌یابد. شریعتی نیز آگاهانه در دل این پیوند اندیشید و کنش کرد.

گفتمان شریعتی برای مسائل و بحران‌های امروز ما چه پاسخی دارد؟ آیا برای نسل امروز کاربردی دارد؟

از یک سئو‌سئل‌های جدید در دورانی ظهور کرده‌اند که به کلی با دوران شریعتی تفاوت دارد. او متعلق به عصر مدرنیته متقدم بود، در حالی که ما اکنون در دوران مدرنیته متأخر یا عالم پسامدرن زندگی می‌کنیم. این تحولات تاریخی، موانع هرمنوتیکی عمیقی میان روشنفکران آن دوران و نسل‌های نو پدید آورده است. درک متقابل این دو نسل با دشواری‌های جدی روبه‌روست.

از سوی دیگر، نسل‌های جدید فاصله بسیاری از مطالعه و تفکر گرفته‌اند. کتاب، جایگاه پیشین خود را از دست داده و نگاه آنان به جهان عمدتاً ابزاری شده است. جهان برای آنان یعنی منبعی برای کسب لذت، سود و بهره‌برداری فردی بیشتر از دستاوردهای



بوش